

تفسیر آیاتی از سوره ذاریات؛ معنای زوجین

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
الطَّاهِرِينَ».

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» *
فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ^۱. بیشتر از بیشترها باید در آیات مقدّسات قرآن
فکر کنیم. و بیشتر از آنچه در گذشته‌ها مطالعه کردیم و فکر کردیم و تدریس کردیم و
نوشته‌ایم، باید در آیات مقدّسات قرآن مخصوصاً به صورت جمعی و شمولی فکر کنیم.
درست است بر محور این آیه اما در حوار مفصل بحث کردیم، اعتراضی هم الآن نداریم،
تکامل است. و در مرحله بعدی مختصری را در تفسیر آیه ذاریات در سوره ذاریات بحث
کرده‌ایم. اما باز هم بر محور همانچه گفته‌ایم و نوشته‌ایم و فکر کرده‌ایم و دقت کرده‌ایم،
باز فکر می‌کنیم. «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ»، «من» چه کاره است؟ «کلّ شیء» چه
شیئی است؟ «خلقنا زوجین» چه زوجیتی مراد است؟ «لعلکم تذکرون» بر همه این
مبانی است و نتیجه بعدی «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» * فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ و آنچه منتج این دو نتیجه
است با مراحل اولی «إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ».

شیء، ما فعلاً در شیءهایی که می‌فهمیم و تا اندازه‌ای می‌دانیم، تفکّر می‌کنیم بر
محور تقسیم. شیء یا جنس است یا نوع است یا فرد است این فرد یا عناصر است یا
عنصر است یا ملکول است یا اتم است یا اجزاء اتم است و یا اجزاء اجزاء اتم است، همه

۱. ذاریات، آیات ۴۹ و ۵۰.

شیء هستند. همان طور که نوع حیوان، جنس حیوان شیء است، نوع خاص حیوان که انسان است، حمار است، فرس است، نیز شیء است. فرد انسان نیز شیء است. فرد هر انسانی، مجموعه عناصری است، هر عنصری شیء است. عنصر مجموعه ملکولهاست، هر ملکولی شیء است. یک ملکول آب، یک ملکول چه. مجموعه ملکولها اتمهاست، یک اتم مثل اتم هیدروژن شیء است. اجزاء شناخته اتمها و بسیطترین اتم که الکترون و پروتن است که نیروی سالبه و نیروی موجبه است، الکترون سالبه و پروتون موجبه و نیوترون و پوزیترون که خنثی هستند، اینها همه شیء اند. شیءهایی است که تاکنون علم تجربی به آنها رسیده است تا اندازه‌ای که توانسته است. خود الکترون شیء است، اجزاء الکترون اشیاء هستند، خود پروتن چنین است، خود پوزیترون و نیوترون، همه اینها شیء اند. «من کل شیء» همه را می‌گیرد. «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».

- «من» را چه کار کرد؟

- حالا عرض می‌کنم. «من» برای استغراق است، تخلیق است. «لأن ربنا سبحانه و تعالی يريد أن يخلق الزوجية على كل شيء غير الخالق» شیء خالق که در اینجا مورد بحث نیست، شیء خالق، خالق است. «خلقنا» اینجا بحث در مخلوق است. «کل شیء مخلوق» برای اینکه کلیت استغراقی داشته باشد «من» باید بیاید اگر «کل شیء» می‌گفت نمی‌شد. اگر می‌گفت «و کل شیء خلقنا زوجین» هم دروغ بود و هم نمی‌شد؛ برای اینکه مجموع را می‌گرفت، مجموع زوجین است، نه، فقط مجموع نیست، فقط جمیع نیست، فقط جنس نیست فقط نوع نیست، فقط فرد نیست، چون مجموع عناصر است، فقط عنصر واحد نیست، فقط اتم نیست که ۱۰۲ تا ۱۰۶. فقط اجزاء اتم نیست. تا آنجا که لفظ شیء اطلاق می‌شود که ۱- مقابلش لا شیء است، ۲- مقابل دیگر شیء خالق است. «هنا بالنسبة للشيء زوايا ثلاث، زوايا ثلاث زاويتان حقيقتان و زاوية مجازية الزاوية الحقيقية في الشيء ربنا سبحانه و تعالی الذي خلق كل شيء الزاوية الحقيقية الطليق و الزاوية الثانية الموجودة المقتدر الى الله بصورة طليقة كل مخلوق و الزاوية الثالثة لا شيء، لا شيء الهيتاً و لا شيء مألوهيتاً، لا شيء ازلياً مجرداً و لا شيء حادثاً محدوداً مادياً». پس این از شیء خارج است، آنکه عدم است، بلکه دو شیء می‌شود در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد. شیء اول که شیء خالق است که خودش خالق است، این هم مورد بحث نیست. «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا» «نا» شیء خالق است. و شیء هم بر خالق صدق می‌کند. «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ

وَمَنْ بَلَغَ^۱ در اینجا شیء غیر الله مراد است، شیء غیر الله را هر چه بنامیم جنس است و نوع است و اتم است و ملکول است و جزء است و بگوئید مجرد، بگوئید ماده، بگوئید نفس، هر چه می خواهید بگوئید، شما آزادید در اسم گذاشتن. این «کل شیء» همه را می گیرد.

پس «مجیء من هنا للاستغراق التحلیق بالنسبة لكافة الاشياء و الشئیات غیر الربانیة بصورة طلیقة بدرجاتها و مراتبها الفعلیة و لیست الشائیة» آنکه هست. بود، هست، خواهد بود. که تعبیر دیگرش در آیه هود، سماوات و ارض است. «وَمِنْ» «من» فقط جنس است فقط نوع است، نه، «من»، «من» ذات است. کل ذوات را خداوند در نظر گرفته و «من» ذات نوع، ذات جنس، ذات عناصر، ذات عنصر، ذات ملکول، ذات اتم، ذات اجزاء اتم، ذات اجزاء اجزاء اتم تا برسید به آنجایی که آن اگر طرف بروید عدم است. یکی از بحث هایی که ما داریم و مطالعه می فرمایید و بحث می کنیم و فکر می کنیم، این است «هل هناك جزء لا يتجزء فی المادّة أم لا» این یک بحثی است در حوار مفصلاً ما به طور این قلت و قلت بحث کردیم و در تفسیر هم اشاره کردیم.

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ» «و لماذا زوجین»؟ در قرآن زوج داریم، «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»^۲ داریم، زوجین داریم، ازواج داریم، چهارتا. «الزّوج فی تعبیر مرتب، زوج، زوجها، زوجه کذا و کذا، زوج، زوجین کما هنا ثمانية ازواج کما فی الانعام و ازواج کما فی آیات عدّة» مفرد داریم، دو داریم، هشت داریم، جمع هم داریم، چرا زوجین فرمود؟ اگر می فرمود ثمانية ازواج، این یک مرحله را می گرفت، ثمانية ازواج این فرد که زوج آن فرد است، زوجیت برونی را فقط می گرفت، زوجیت درونی را شامل نمی شد. ازواج هم همین طور است، این زوج اوست، این زوج اوست، آن زوج اوست، این در مقابل آن، خودش به درونی کار نداشت. ازواج، ثمانية ازواج این درونی را می گیرد و از برونی چندان خبری نیست. اگر زوج می فرمود، زوج واحد، زوج واحد باز بیانگر زوجیت برونی و درونی نبود، اما زوجین بیانگر هر دو زوجیت است. «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ» زوجین نر و ماده، زوجین سلب و ایجاب، در نباتات، در حیوانات، در انسان ها و ... این شیء که هشت مرحله داشته از جنس برویم تا اجزاء اتم که الکترون و پروتون است، هشت مرحله داشت، در هر هشت مرحله «خلقنا زوجین». «خلقنا زوجین» یک مرتبه مرتبه وسطی را می خواهد بیان

۱. انعام، آیه ۱۹.

۲. همان، آیه ۱۴۳.

کند، زوجین نیست، مرحله علیا را می‌خواهد بیان کند ازواج است، مرحله ادنی را می‌خواهد بیان کند، زوجین است. اقل ترگب مادی زوجین است.

- [سؤال]

- همه را می‌گیرد. اقل ترگب مادی زوجین است. نظر به اقل است، زوجین یعنی دو، دوئیت، دوئیت در کل موجودات جهان که غیر الهی هستند وجود دارد. و این دوئیت هم دوئیت برونی است حداقل و هم دوئیت درونی است حداقل. دوئیت برونی عبارت است از دو دوئیت که می‌شود دو، می‌شود سه، می‌شود چهار، ولیکن دوئیت درونی حداقل یک دوئیت است، یعنی حداقل ترگب ماده عبارت است از دوئیت، یک نیست، ماده را هر چه شما تجزیه کنید و تجزیه کنید، در بُعد قدرت محدوده و هر چه تجزیه شود و تجزیه شود در بُعد قدرت لا محدوده، به جایی نمی‌رسد که دوئیت نداشته باشد. و سه‌ئیت نیست، دوئیت است. اینکه ما می‌گوییم بعدین هندسیین یا فیزیکیین به جایی نمی‌رسد که دوئیت نباشد، پس ماده مساوی است با دوئیت.

- [سؤال]

- نه دیگر، حالا عرض می‌کنیم. همین بحث عمیق ما، اعمق بحوث همین است.

- [سؤال]

- این زوجین که حداقل ترگب مادیت است، در همین جا ما باید مقداری توقف کنیم و فکر کنیم. این یک مرحله از بحث است که عرض کردم. حالا لفظ زوج در قرآن شریف چند نوع داریم: زوج، زوجین، جفت، مانند، مشابه. یا جفت درونی و یا جفت برونی. یا جفت برونی نر و ماده است که مادی است یا جفت برونی عقیده است، فلان کس نمونه دارد، این اعلم است، آن هم اعلم، زن و شوهر هم نیستند، هر دو مردند. یا این زن نمونه دارد، دو زن هستند، اعلمند، زوجیت است، جفت هستند، این یک نیست. و من ذلك الآية الثانية و العشرون فی سورة الصافات، قوله سبحانه و تعالی «اِحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَاَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ * وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ * مَا لَكُمْ لَّا تَنصَرُونَ * بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ * وَاَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ * قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»^۱.

کسانی که خیال می‌کنند زوجیت فقط نر و ماده است، از جمله نصاری می‌شیگان هستند که نامه‌ای به مرحوم آیت‌الله بزرگوار سید ابوالقاسم کاشانی نوشته بودند که ما دو

۱. صافات، آیات ۲۲ تا ۲۹.

ایراد داریم در قرآن شریف، جواب بدهید. یک ایراد در آیه نساء «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَغْدُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»^۱ نمی‌خواهم بحث کنم اشاره است. اعتراض آنها این بود که اگر در یک شهری تعداد زن و مرد برابرند، چطور مثنی و ثلاث و رباع، این خلاف عدالت نیست؟ که ما جواب دادیم از خود قرآن، ایشان فرمودند شما قرآنی هستید، جواب بدهید، سی و چند سال پیش، ۳۷ پیش. مورد دوم مربوط به بحث ماست که «اخْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ»، ۱- «الَّذِينَ ظَلَمُوا»؛ ۲- «ازواجهم»؛ ۳- «و ما كانوا يعبدون» یعنی «الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ» «اخْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ». این سؤال را از میشیگان کردند از آقای کاشانی که فرد اول مثل آقای خمینی بود، فرد اول در کل ایران ما بود که شاه هم فرار کرده بود و ... به عنوان شخصیت اولای سیاسی و روحانی که پایه‌گذار این انقلاب هم ایشان بودند و مرحوم آقای خمینی هم از شاگردان سیاسی ایشان بود، من یادم است، مرتب به منزل ایشان می‌رفتند و می‌نشستند، نقشه سیاست اسلامی را از آقای کاشانی می‌گرفتند. این را استطرادی عرض می‌کنم. این سؤال شد، فرمودند: شما جواب بدهید. گفتم: بله «اخْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ»، سؤال: اشکال چیست؟ «هؤلاء هم الذين ظلموا لا بد أن يهدوا الى صراط الجحيم و لكن ازواجهم ماذا و لم بأزواجهم»، او خیال کرده بود که ازواج زن‌هایشان است «الَّذِينَ ظَلَمُوا» فرعون، زنی آسیه، فرعون که «من الَّذِينَ ظَلَمُوا» است، آسیه هم با او به جهنم برود؟ این سؤال است.

- [سؤال]

- غالب جواب نمی‌شود. چون «الَّذِينَ ظَلَمُوا» ممکن است ازواج‌شان ظالم باشد، ممکن است ازواج ظالم نباشد.

- [سؤال]

- نخیر، از خود آیه استفاده می‌کنیم، عجله نفرمایید. این «اخْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا» «الَّذِينَ ظَلَمُوا» کلّ «الَّذِينَ ظَلَمُوا» است استثناء ندارد. ازواجهم هم جمع مضاف است، استغراق دارد. «کلّ الَّذِينَ ظَلَمُوا دُونَ مَا اسْتثنَى و ازواج الَّذِينَ ظَلَمُوا دُونَ مَا اسْتثنَى» و حال آنکه استثنائش خیلی زیاد است. شوهر عرق می‌خورد زن نه، شوهر نماز نمی‌خواند،

۱. نساء، آیه ۳.

زن می‌خواند... ولو کم باشد، ولو یک درصد باشد، ولی درصدهش زیاد است. «الجواب
 نجده فی نفس الآيات البينات بصورة طليقة بل و فی نفس هذه الآية المباركة، كيف؟»
 «اخْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ» «كانوا» چه کسانی؟ «الَّذِينَ ظَلَمُوا
 وَأَزْوَاجَهُمْ» «اخْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ» «غير جمع راجع الى الذين
 ظلموا و ازواجهم یعنی الذين ظلموا كرتوس الظلم و ازواجهم كفروع الظلم» آنها متن‌اند
 اینها حاشیه. او علمدار ضلالت است، این در حاشیه ضلالت است. این یک نکته «اخْشَرُوا
 الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ» یعنی «الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ»، «مِن دُونِ اللَّهِ
 فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ * ... * مَا لَكُمْ لَّا تَنصَرُونَ * بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ»،
 دلیل دوم: «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ» «الْبعض الاول عبارة عن ازواجهم و
 البعض الثاني الذين ظلموا». «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ» چرا ماها را که
 ازواجکم هستید، چرا ما را گمراه کردید؟ «قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ». شما از
 طریق راست ما را گمراه می‌کردید. یک مرتبه از چپ می‌آید، خوب می‌گویید چپ است.
 قال الله گفتید و ما را از الله دور کردید، به مسجد بردید و ما را از خدا دور کردید. حدیث
 خواندید و ما را از امام جعفر صادق دور کردید. از طریق راست آمدید، ما را چپ کردید،
 کج کردید. «قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ» جواب: «قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»،
 ایمان نداشتید، اگر ایمان داشتید چشم‌تان را باز می‌کردید. اگر شما ایمان داشتید،
 چشم‌تان را باز می‌کردید، با چشم باز که انسان در چاه نمی‌افتد. شما چشم را بستید
 تقصیراً.

پس بنابراین «و ازواجهم» چه کسانی هستند؟ «یعنی هوامشهم، یعنی انصارهم، یعنی
 من ضلّوا و من ظلموا علی هامشهم» ما یک رئوس ضلالت داریم و یک رئوس هدایت
 داریم. در رئوس هدایت هم قرآن شریف آیه دارد که ما ذریه این مؤمنین را هم نجات
 می‌دهیم، ذریه چه کسانی هستند؟ ذریه نسب است، ذریه حسب است؟ ذریه ایمان است.
 «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِيمَانِهِمْ»، امام اصل رأس الزاوية در هدایت است. هر کس دنبال
 این امام است، به مقداری که دنبال اوست، این ازواجهم است یعنی نظرانهم، یعنی
 شرکائهم.

- «ألحقنا بهم أزواجهم و ذريتهم».

ماذه نیست. «الملائكة لا ذكور فيهم و لا اناث» ازواج هم دارند. این ازواج هم ازواج برونی هستند و هم ازواج درونی. حالا در ازواج درونی و برونی بحث می‌کنیم. اثنیّت، اثنیّت شیء یا اثنیّت برونی است، ساده است، این هست، نظیرش هم هست. نظیرش هست که چه؟ این به او احتیاج دارد، آن هم به این احتیاج دارد. قضیه آلاکنگی است، او به این نیاز دارد در بُعدی، آن هم به این نیاز دارد در بُعدی. کارگر به کارفرما نیازمند است، کارفرما به کارگر نیازمند است، هر دو نیازمندند و هر دو غنی. نیازشان در مقابل نیاز، غنا مطلب دیگری است. «الزّوجیة البرّانیة هذه مرحلةٌ اولى ممّا تدلّ علی الحدوث و الفقر الی الغنی» اینکه به او نیازمند است و او هم به این نیازمند است، پس هر دو نیازمندند. نمی‌شود گفت این اصل است و آن فرع است. نخیر، هر دو به هم نیازمندند. پس باید یک غنی‌ای باشد که نیازهای این دو نیازمند را که با هم تبادل می‌کنند و همکاری می‌کنند، برطرف کند. این خطوه اولی است و قدم اوّل است در اثبات حدوث جهان خلقت.

«وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ»، این یک فرد، آن هم یک فرد. اینها به هم نیازمندند در زندگی، حتّی فردی، نه تنها اجتماعی. «فی الحيویة الفردیة لا الاجتماعیة فقط، فی الحيویة الفردیة و الاجتماعیة بصورةٍ ثانیة کل شیء بحاجة الی ما ورائه من اشیاء، تناظره من اشیاء، تناصره من اشیاء، تکافئه من اشیاء، تحتاج الیه، الحاجة فی المرحلتین» این مرحله اولی است. و لکن مرحله ثانیة زوجیت داخلی است. «الزّوجیة الدخالیة الاثنیّة الدخالیة».

این دو بُعدی، دوئیّت، نه دوئیّت مخالفت، دو بودن و دو بُعدی داخلی در هر موجودی به الکترون هم می‌رسد، الکترون شیء است یا نه؟ پس دوئیّت دارد، الکترون شیء است یا نه؟ پس دوئیّت دارد. اجزاء و اجزاء و اجزاء و اجزاء تا یک جایی می‌ایستند، اینجا بحث می‌کنیم ما جزء لا یتجزّی داریم یا نه. این بحثی است. «هل هنالك جزء من الاجزاء الكویّیة الحادثة لا تتجزّء أم تتجزّء و تتجزّء و تتجزّء إلى غیر النّهایة». اینجا چند محال پیش می‌آید. اگر بگوییم مثلاً این انگشتر من، این تجزئه، تجزئه، تجزئه، در قدرت لانهایت، ما تجزئه عقلی را نمی‌گوییم، به حوار مراجعه کنید. تجزئه فیزیکی جسمانی در بُعد قدرت محدوده را فقط نمی‌گوییم، تجزئه جسمانی در بُعد قدرت لا محدوده. «القدرة الخلاقّة الطلیقة القدیرة العلیمة بصورةٍ طلیقة» این را ما داریم. این تجزیه، تجزیه، تجزیه، آیا به جایی خواهید رسید که قابل تجزیه نیست یا الی غیر النّهایة قابل تجزیه است؟ در هر دوی اینها حرف است. اگر بگوییم الی غیر النّهایة «الی غیر النّهایة الحقیقیة یتجزّأ

هذا الشيء الى اجزاء، اجزاء الى اجزاء، اجزاء الى اجزاء و هنا تناقض جمعٌ لامحدود في المحدود».

- [سؤال]

- نه بالفعل، بالفعل داريم مي گويم. براي عقل است، آن براي عقل است.

- [سؤال]

- نه بالفعل، آیا اجزائی دارد، این اجزاء اجزاء غير محدوده است؟ به این تعبیر بگويم روشن تر است، نه اینکه کسی بتواند، نه، این اجزاء غير محدوده است یا محدوده است؟ اگر این اجزاء غير محدوده است پس تجزئه هم غير محدود است. «اجزاء غير محدوده بالفعل و التّجزئة غير محدوده بصورة تسلسلية على ضوء الفعل» بالفعل است ديگر. این بالفعل اجزائی دارد که لا محدود است، لا تعدّ و لا تحصى است. لا تحصى نه، لا تعدّ، لا تعدّ هم نه، بلکه لا محدود. «اللامحدودية الحقيقية اللانهاية الحقيقية» این لامحدوديت و لانهايت حقيقيه، يعنى اجزاء بالفعل لامحدود موجود است در محدود، بالفعل محدود شامل لا محدود است. «فعليتان متناقضتان الفعلية الاولى الفعلية المحدودة الفعلية الثانية المناقض للاولى الفعلية اللامحدودة للاجزاء الكائنة الكامنة» كائن است، كامن است.

- [سؤال]

- ما بي نهايت محدود نداريم، ما مي گويم لا محدود است. این اجزاء آیا مانند حساب، حساب ارقامش لا محدود بالفعل نيست، شأني است. چنانکه در حوار بحث کرديم. الحساب، هر چه بالا كنيم، بالا و بالا و بالا، ولكن این حساب، چون فرموديد عرض مي كنم، این را در حوار ملاحظه كنيد. حساب عدد، عدد در مقابل معدود است، آیا معدودهای عالم محدودند یا نه؟ بله، پس حساب هم محدود است در بُعد فعلی، اما در بُعد شأني چطور؟ وليكن بعد شأني فعليت ندارد. بعد شأني فعليت که ندارد، در فعليت است که مي گويم محدود و لا محدود، محال و غير محال و این حرفها، در شأني که مطلبي نيست. اينجا «الاجزاء اللامحدودة الفعلية الموجودة في الكائن المحدود بالفعل الاجزاء اللامحدودة بالفعل، جمع بين التّقيضين». این چه کار كنيم؟ کسی بگويد ما لا يتجزّی نداريم، همه اش يتجزّی است، يتجزّی بالفعل. يتجزّی به حساب اینکه اجزاء است، نه يتجزّی عقلي، يتجزّی که اجزاء هست، این اجزاء هست، این اجزاء که هست، قدرت لامحدوده ای که هيچ وقت عاجز نخواهد شد از تجزيه ممکنه بالفعل، این قدرت را در مقابل این اجزاء لامحدوده بينيد. پس این تناقض است که اگر لا يتجزّی حقيقي ما

نداریم، همیشه یتجزّی، یتجزّی... این کنار رفت. دوم: پس ما جزئی داریم که لا یتجزّی است، اگر جزء لا یتجزّی نداریم که آن محال است. پس جزئی داریم که لا یتجزّی است، یعنی اگر این را ریز کردند، ریز کردند، ریز کردند، به جایی خواهد رسید که زوجین است، ازواج نیست، سه، چهار، پنج، ده، صد... نه، بُعدین است. اگر این دو بُعد را از هم جدا کنند، یک بعد این طرف، یک بعد آن طرف، آن بعد زوجین نیست، این بعد زوجین نیست. آن بعد زوج نیست، این هم زوج نیست. نه زوجین است نه زوج است. «المادة الفردة البسيطة»، این طور می شود.

- این قابل تجزیه شدن ندارد.

- حالا داریم بحث می کنیم. «المادة الفردة البسيطة قد يقال كل مادة مركبة من المادة الفردة البسيطة» به یک جایی می رسمیم که آن جزئی که می شود شکست، بسیط است، ماده نیست، مادی نیست. عمق مباحث فلسفه که در کتب فلسفه اصلاً نیست، راحت باشید. عمیق ترین و دقیق ترین مباحث فلسفه، فلسفه بر اثبات وجود خدا اینجاست که قرآن مطرح می کند. این اجزاء وقتی که لا یتجزّی نیست، پس به جایی می رسد که این مرگب است از حدّ اقل بُعدین که هر بُعدی بسیط است یا بُعدین بسیط است، اگر بگویید بُعدین بسیط است، چرا بگویید بُعدین است؟ اگر هم فرض کنید این بُعدین بسیط است، یعنی ماده نیست، مادّیت ندارد، چطور جمع بین اجزاء مجردة غیر مادّیه، ماده درست می کند؟ جمع نقیض، نقیض درست می کند؟ جمع لا، نعم درست می کند، جمع نعم، لا درست می کند، جمع صفر، یک درست می کند؟

- در مقدمه اول شما قابل تجزیه لانهایت بالفعل...

- بالفعل، حالا هم بالفعل داریم.

- قابل تجزیه نیست، شأنی است.

- الآن بالفعل داریم می گوییم. بالفعل این آخرین جزء، چون آخر دارد، وقتی که ما نمی توانیم بگوییم جزء لا یتجزّی نداریم، یتجزّی، یتجزّی بالفعل، اگر یتجزّی و یتجزّی بالفعل الی غیر النّهایة، این دروغ است، چون جمع بین نقیضین است.

- [سؤال]

- بالفعل می گوییم. تکرار می کنم: یعنی دارای بالفعل اجزاء غیر محدوده است. چون دارای اجزاء غیر محدوده است، پس یتجزّی الی غیر النّهایة «لأنّ منها اجزاء غیر محدوده الی غیر النّهایة فلذلك یتجزّی أمام القدرة اللانهایة الی غیر النّهایة» بالفعل داریم بحث

می‌کنیم. این انگشتر بالاخره یا به جایی خواهد رسید در تجزیه بالفعل و در حالت فعلی اجزاء یا به جایی خواهید رسید که دیگر نمی‌شود تجزیه کرد یا به آنجا نمی‌رسد؟
- دارای بُعد است، باید قابل تجزیه باشد.

- بله، بُعدین، عرض می‌کنیم. شما جلو می‌روید. آقای بروجردی گفت بسم الله: آقای اخوان ملکی گفت: آقا! گفت: به بسم الله اشکال دارید؟ ما همه عرض‌ها را می‌کنیم، اینها را بحث کردیم، حالا بحث هم می‌کنیم، باز استفاده می‌کنیم از افکار جدید آقایان استفاده می‌کنیم.

این بالاخره «المادة تساوی البعد، تساوی الترکب» اگر ترکب در کار نباشد یا عدم یا موجود مجرد، سومی ندارد. اگر ترکب نیست که حدّ اقلش زوجین است یا عدم، ما که از عدم بحث نمی‌کنیم یا مجرد، ما که از مجرد بحث نمی‌کنیم، ما از ماده بحث می‌کنیم. «فالمادة اینما حلّت و اینما ارتحلت و اینما يتجزّات لا تنفصل عن الترکب اذا انفصلت مادةٌ ما عن الترکب انفصلت عن الوجود» بی‌وجود می‌شود؛ یعنی اصل کون مادی مربوط است به ترکب و اقلّ ترکبات زوجین است، دو بُعدی است. حالا یا دو بعد هندسی یا دو بعد فیزیکی، ما نمی‌فهمیم، خوب نفهمیم، ولی بالاخره است. وقتی که به آن حدّ اخیر اخیر رسید، الآن بالفعل این انگشتر باید مرگب از اجزائی باشد که آن اجزاء حدّ اولای وجود ماده‌اند و حدّ اخیر وجود ماده‌اند. حالا ما در حدّ اولی بحث می‌کنیم. حدّ اولای پیدایش ماده در اولین قدم ترکب ماست «الترکب الذی یلازم اصل المادیة» نه مراحل بعدی را. این ملازم با اصل مادّیت است. اینکه ملازم با اصل مادّیت است، می‌خواهیم اینجا بحث بکنیم، آیا در اینجا تجزیه‌پذیر است؟ در فکر بله، این جزء برود آن طرف، آن جزء برود آن طرف. ولی در خارج اگر این دو جزء از هم جدا شوند، هر جزئی موجود است یا معدوم؟ اگر بگویید که هر دو معدومند، پس تجزیه نپذیرفت، معدوم شد. اگر بگویید هر جزئی موجود است، آیا وجود مادی است یا غیر مادی؟ اگر وجود مادی است، باید ترکب داشته باشد، پس مرحله اخیر است. اگر وجود مجرد است، از جمع مجردات که ماده درست نمی‌شود. کما اینکه از جمع ماده هم مجرد درست نمی‌شود.

به کجا رسیدیم؟ به آنجایی که نمی‌توانیم بفهمیم. می‌دانیم هست نمی‌دانیم چیست. می‌دانیم هست، می‌دانیم بالاخره ماده محدود است بالفعل، اجزاء محدود است بالفعل و می‌دانیم ریزترین جزئی که اگر آن جزء را بخواهند بشکافند، شکافتن عن الوجود است، «لو فصلوا هذا الجزئین أحدهما من الآخر كان الفصل فصلاً عن الوجود لا فصلاً مع بقاء الوجود، کل جزء بحیال الآخر» این ملکوت ماده است، ملکوت خلقت است، ما چه

می فهمیم. ملکوت خلقت را نه ما علماً می فهمیم و نه ما قدرتاً می فهمیم و نه از دور می فهمیم و نه از نزدیک، بله، از دور به این معنا: همان طور که خدا هست، نمی توانیم بگوییم نیست. چطور هست؟ چطور شد که هست؟ اگر نباشد که هیچ چیزی نیست. اگر خدا نباشد همه چیز مخلوق است، مخلوق بلا خالق هست؟ «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ»^۱، پس خدا هست، اما چطور هست؟ ما چه می دانیم چطور هست؟ محال است باشد؟ نه، ولی ما نمی فهمیم. واجب است باشد، ما نمی فهمیم. کما اینکه الآن ما می بینیم مخلوقات هستند، حس اینکه مخلوقات هستند پس خالق است. قدم دوم خالق غیر مخلوق است. قدم سوم، خالق غیر مخلوق در ازلیت و ابدیت غیر است، در تجرد غیر است. مجرد لا اول لا آخر پس از کجا آمد؟

و لذا سؤال می کنند «إذ الله تعالى هو الذي خلق كل شيء، فمن هذا الذي خلق الله؟» این سؤال برای آقای خمینی در نجف آمد، فرمودند شما جواب بدهید، گفتم چشم. «اذا كان الله تعالى هو الذي خلق كل شيء فمن ذا الذي خلق الله؟ إنه هل الوجود يساوق المخلوقية» وجود دو تاست دیگر، یک وجود مخلوق است، یک وجود غیر مخلوق، وجود مخلوق که بود، وجود خالق باید باشد. «المخلوق يسأل عن آتة من خلقه، الخالق لا يسأل من خلقه» این را خلق کردند. یک بابی ما در حوار در این موضوع داریم «من خلق الله» این خلق، چه کسی این خانه را درست کرد؟ در صورتی است که خانه را درست کرده باشند، اگر خانه‌ای است که اول ندارد، چه کسی درست کرد یعنی چه؟ «الله تعالى هو الذي خلق و لم يكن مخلوقاً و الموجود بين مخلوق و غير مخلوق، الموجود المخلوق كلها الخلق و الموجود الخالق هو الذي خلق خلقه و ليس له خالق» و اگر چنانچه ما بخواهیم نقضی هم استدلال کنیم، به مادّیین می گوییم: «اذا كانت المادّة في خلقه التطورات، فمن ذا الذي خلق المادّة؟» اینها جواب ندارند. می گویند نه، مادّه مخلوقه نیست «المادّة خالقة، غير مخلوقة». نقول: كذلك الله تعالى خالق غير مخلوق بأحرى أن يكون خالق غير مخلوق» برای اینکه مادّه خودش دارای حدوث است.

ما هرچه در درون مادّه با موشکافی‌های عقلی و موشکافی‌های علمی هر قدر بیشتر وارد بشویم، بیشتر ادراک فرق می کند. خانه فلان فقیر که هیچ چیزی ندارد، هرچه بیشتر برویم، بیشتر هیچ چیزی ندارد، بیشتر گرسنه است، بیشتر دارند از گرسنگی می میرند. در

۱. طور، آیه ۳۵.

سوره ملک «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ»^۱ خلق رحمان، تفاوت فارسی نه، تفاوت عربی، یعنی این ماده [...] نه، بلکه زوجین اند. خلق رحمان همه دست به گردن هم هستند. نمی بینید در خلق رحمان، دو بُعد دارد: یک بعد سلبی، یک بعد ایجابی. بعد سلبی این است که اینها همدیگر را فرار نمی دهند در اصل خلقت، این بُعد سلبی. بعد ایجابی با هم هستند، زوجین هستند. «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ» هم در یک نظر با آیات سوره مبارکه ملک «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ»، دفعه اول نه، بصر چشم فقط نه، بصر چشم سر نه، چشم سر، چشم عقل، چشم علم، چشم علوم تجربی، هر وسیله‌ای از وسائل ادراکی در بالاترین قلّه معرفتی و علمی اگر داشته باشید «فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ»، سستی می بینید در این بحثی که ما کردیم ایجابی و سلبی؟ سلبی که با هم دعوا ندارند در اصل خلقت. ایجابی که با هم دست به گردن هستند. همه به هم احتیاج دارند. این زوجین برونی است، زوجین درونی که به جای خود. این زوجین برونی است. «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ»^۲ کور برمی گردد، اگر بخواهد نقص را ببیند. اگر بخواهد نقصی را مشاهده کند بی چشم برمی گردد. تا آنجایی که چشم ادراک انسان، چشم سر، چشم سر، چشم علم، چشم عقل، چشم فطرت، هر وسیله ادراکی تا آنجا که امکان دارد، اگر در عمق کائنات با پروازهای عقلی و علمی سیر کند، با علوم تجربی و عقلی سیر کند، این همان است. هرچه بیشتر، و لذا در حوار بنده نقل کردم از علمای فنون مختلف «علم الفیزیا یحیل الصدفة، علم الکیمیا، علم الریاضة» تمام علوم، اگر علماء با چشم مجرّد، بدون تعصّب بدون نظرات دیگر، اگر علم را بما هو علم در نظر بگیرند، قطعاً می دانند خدایی در این عالم هست و آن خدا واحد است. نمی خواهیم استدلال به حرف آنها بکنیم، می خواهیم بگوییم اگر علم را هم به طریق صحیح ما استخدام کنیم، این باز پی به وجود خدا بردن است. در حقیقت باید بگوییم که ما در عالمی زندگی می کنیم که هیچ چیز از این عالم برون و درونش نیست، مگر اینکه دلیل بر وجود خالق این عالم و وحدت خالق این عالم و صفات علیای خالق این عالم است، صفات ذاتیه اش و صفات فعلیه خالق این عالم است که در صفات و اسماء ان شاء الله ما بعداً باید بحث کنیم.

۱. ملک، آیه ۳.

۲. همان، آیه ۴.

ما فهمیدگی‌هایی داریم و نفهمیدگی‌هایی داریم، یکی از فهمیدگی‌های ما این است که بالاخره هر شیئی دارای بُعدین است. این بُعدین چیست؟ این بُعدین چگونه است؟ یعنی می‌شود جدا با هم باشند؟ نه، اگر جدا باشند مجرّدند یا مرگّبند؟ اگر این از این جدا شود، این دوتاست، آخرین مرحله است، به آخرین مرحله که با تعبیر ما بیشتر از این نمی‌تواند باشد، به آخرین مرحله می‌رسد که دوتاست، بعد از این دوئیتی نیست، بعد از این فناست، بعد از این ترگّبی نیست، اگر فرض جدایی کنید، پس این عدم است و این عدم. نه این است که این برزخ بین وجود و عدم است، نه این است که این موجود است. چون وجود این وجود ترگّبی است و گفتیم آخرین مرز ترگّب است. چون در آخرین مرز ترگّب هستیم، پس نمی‌توانیم این را بگوییم. پس خالق که موجود کرد، دو تا را با هم، مرگّب موجود کرد. خالق که معدوم می‌کند، اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها. اراده را سلب می‌کند هر دو از بین می‌روند، زوجین از بین می‌روند. زوجین به وجود می‌آیند.

قدم اوّل کون کلّ عالم خلقت عبارت است از مرگّب و این مرگّب در ذات فقیر است و نمی‌شود گفت این جزء به آن جزء فقیر است در اصل وجودش و این جزء به آن جزء فقیر است. اینجا دور مصرّح لازم می‌آید. دور مصرّح این است، اگر این بخواهد آویخته باشد باید آن باشد، اگر آن بخواهد آویخته باشد، این باشد. کسی نیست که هر دو را نگه دارد، می‌شود؟ هر دو باید زمین بخورند. این دور مصرّح است. اگر این جزء در اصل موجود بودن نیازمند به آن جزء است، پس آن جزء باید بی‌نیاز باشد، مثل هم، زوجین. اگر آن جزء در اصل موجود بودن و موجود شدن و دوام وجود، محتاج به این جزء است، پس این باید غنی باشد، هر دو فقیرند. هر دو در درون هیچ نیستند. ما تعبیر به درون می‌کنیم و تعبیر به هر دو می‌کنیم، چون وقتی در اعماق کونی ماده نظر می‌کنیم و می‌گوییم دو فقر است، دو صفر است. این دو صفر وصل بودنش با هم یکی درست می‌کند، یک، اما اگر این دو صفر با هم نباشند، یک نخواهد بود، عدم مطلق است. وجودی نخواهد بود...